



یادداشت

داوود پنهانی

باورهای مردم در داستان کوتاه

تقدیر از یک نویسنده، به هر شکلی که باشد امری پسندیده است که باید آن را به فال نیک گرفت. در عجبم که چرا وقتی یک هنرمند در سایر عرصه‌های هنری مورد تقدیر قرار می‌گیرد چگونگی از سوی سایر هم صنفان او این امر با خوشرویی پذیرفته می‌شود اما در میان اهل ادبیات این همه سوء تفاهم وجود دارد. برج عاج نشینی و ایراد گرفتن از عالم و آدم هم که گویی به کسب و کار عده‌ای تبدیل شده است. به داستان جوایز ادبی در کشورمان نگاه کنید. بعد از هر مراسمی که برگزار می‌شود همیشه هستند عده‌ای که نتق کنان از راه می‌رسند و بحث تشکیک در انتخاب برگزیدگان را پیش می‌کشند. انگار قرار است ملاک انتخاب فقط و فقط بر اساس نگرش‌های شخصی آنها به عالم باشد. جالب است که در بین این عده، آدم با افرادی هم مواجه می‌شود که خود هیچ دستی در نوشتن نداشته اما همواره پیش‌تاز ایراد گرفتن هستند. به این افراد باید گفت: می‌توان یک اثر را نقد کرد، می‌توان آن را ستایش کرد، اما اینکه جانب انصاف را به تمامی فراموش کرده و به دلایل کودکانه نویسنده و اثر و همه عالم و آدم را متهم کنیم به هیچ وجه پسندیده نیست. نگرش سیاه و سفید مطلق داشتن به پدیده‌های اطراف محصول ذهنیتی تاریخی است که در عین حال نمی‌توان انتظار داشت یک شبه این ذهنیت بر طرف شود. یوسف علیخانی نویسنده‌ای است که برای سوژه داستان‌های خود، زادگاه خویش را برگزیده و در چارچوب آن جغرافیا جهانی داستانی برای خود آفریده است. باورها، رسوم و آیین‌هایی که دستمایه داستان‌های او قرار می‌گیرند هنوز در بسیاری از نقاط این کشور وجود دارند و نقش پر رنگی در زندگی مردم ایفا می‌کنند. چه کسی گفته خلق اثر باید حتما در قالب زندگی شهری باشد؟ این که گفته شود قصه‌های این مجموعه پژوهش است نشان دهنده نبود شناخت کافی از مفهوم پژوهش و داستان است. اینکه علیخانی برای نوشتن داستان‌های خود دائم در حال سفر به نقاط مختلف است دلیل بر پژوهشی بودن چنین آثاری نیست. چه ایراد دارد که یک نویسنده با شناخت کامل از اساطیر، باورها و ایده‌های مسلط در یک منطقه قصه بنویسد. به نظر من نثر علیخانی نثری به شدت قصه‌گو است. همین نثر قصه‌گو تفاوت او را با نویسندگان دیگر نشان می‌دهد. این ویژگی قصه‌گو بودن علیخانی می‌تواند و امدار تجربه‌ای باشد که او از نشست و برخاست با قصه‌گویان کهن در نقاط مختلف کسب کرده است. بگذریم، بحث بر سر ساختار داستان‌های مجموعه آژدهاکشان نیست. بحث بر سر نحوه واکنش نسبت به موفقیت‌هایی است که برای هر نویسنده‌ای اتفاق می‌افتد. این نگاه بدبینانه به ادبیاتی که تن نحیفش را با هزار زور و زحمت سر پا نگاه داشته‌کی درست می‌شود؟ می‌توان با یوسف علیخانی مخالف بود، می‌توان اثر او را نقد کرد، اما نمی‌توان تمامی تلاش‌های او را نادیده گرفت و حسادت را چاشنی نقد او قرار داد. می‌توان کمی خوشبینانه‌تر هم به دنیا نگاه کرد. از این زاویه موفقیت اثر علیخانی به نظر بخشی از موفقیت ادبیات است که توانسته آرام آرام در میان دیدگاه‌های مختلف جامعه راه پیدا کند. معتقدم که نفس برگزاری جوایز ادبی از سوی هر شخص یا نهادی که بنیانگذار آن تلقی می‌شود، امر مثبتی است. ادبیات نیازمند مشاهده، خوانش و نقد است؛ نقد اثر نه نقد شخصیت؛ نقدی که حتی اگر با زبانی محکم و تند هم بیان شود به پویاشدن جریان ادبی کمک می‌کند. اگر این گفته بارت را بپذیریم که نقد سخنی بر سخن دیگر است، میان این سخن دیگر با توهین به نویسنده هیچ شباهتی وجود نخواهد داشت.

کوت و رو



سجاد صاحبان زند

در کارنامه یوسف علیخانی علاوه بر فعالیت پژوهشی، انتشار دو مجموعه داستان نیز به چشم می‌خورد. از جمله آثار پژوهشی او می‌توان به کتاب "عزیز و نگار" اشاره کرد که بررسی تحلیلی این قصه عامیانه است. علیخانی دو مجموعه داستان "قدم بخیر مادر بزرگ من بود" و "آژدهاکشان" را نیز منتشر کرده که این دومی به تازگی اثر شایسته تقدیر جایزه جلال آل احمد اعلام شده است.

یوسف علیخانی، برگزیده جایزه جلال از «آژدهاکشان» می‌گوید

الموت، جادویی تر از آمریکای لاتین



همان طور که در نقدها هم اشاره شده، یکی از شاخصه‌های اصلی کتاب شما، بومی نویسی و توجه به مشکلات مردم است. این رویکرد از چه زمانی در داستان‌های شما برجسته شده؟

من هم مثل همه هم نسلانم، قبل از چاپ اولین مجموعه داستانم "قدم بخیر، مادر بزرگ من بود"، داستان‌هایی می‌نوشتم که در مطبوعات چاپ شده است. اولین داستانهای من به صورت متوالی در مطبوعات قزوین چاپ می‌شد و پس از آن هم داستانهایی در نشریاتی مانند فصلنامه ادبیات داستانی منتشر کرده‌ام. اغلب این داستانها در فضاهای شهری اتفاق می‌افتد. اما زمانی احساس کردم که این فضاها متعلق به من نیست، تک قصه‌ای که در فضای روستا نوشته بودم هم بازتاب بیشتری داشت و هم انگار آن را من ننوخته بودم و در خواب، کسی برای من نقل کرده و این برای من لذت بخش بود. در زمان نسل ما بازیهای زبانی به اوج خود رسیده بود و اگر کسی در فضایی غیر از آن می‌نوشت مطرود واقع می‌شد. یعنی داستانها بر اساس نقدهای ادبی و فلسفه‌هایی که عموماً ترجمه‌ای هم بود نوشته می‌شد. من مدتی تابع این قوانین بودم و با شخصیتها و واژه‌ها بازی می‌کردم اما بعدتر به جای رفتن به کلاسهای داستانی بانویسنده‌هایی مصاحبه می‌کردم که حاصل آن کتاب "نسل سوم داستان نویسی امروز ایران" است. این مصاحبه‌ها برای من کلاس درس بود. در همین وادی بود که قصه سنتی، مدرن و پست مدرن و رمان نوی فرانسه را شناختم. در آن زمان زمزمه داستانهای مینی مالیستی هم آغاز شده بود. هر چه از ادبیات خارجی می‌خواندم مجذوب داستان‌هایی می‌شدم که فضای جادویی، وجه غالب آن بود. مثلاً وقتی داستان‌های بورخس، مارکز و ایتالو کالوینو را می‌خواندم، شگفت زده می‌شدم و می‌دیدم که بسیاری از این موضوعات را من در زادگاهم دیده یا شنیده بودم. مثلاً می‌دیدم مردم پس از وقوع حادثه‌ای به جای آن که به دنبال دلیل منطقی آن باشند به جستجوی دلایل خیالی می‌پرداختند. از نظر ذهنی با این موضوعات از کودکی درگیر بودم.



آژدهاکشان



فکر می‌کنم دو نکته شما را به سمت داستان‌هایی که با توجه به فرهنگ مردم نوشته‌اید کشانده است. یکی در سهایی است که از ادبیات جهان گرفته‌اید و دیگر این که خود شما به این نتیجه رسیدید که این حرفهای دل خودتان است.

بله. اولین داستانی که به این شیوه نوشتم، "سمکهای سیاهکوه میلک" بود. در این داستان زنی وجود دارد که در رودخانه مشغول لباس شستن است و در پی بوی پونه به بالای رودخانه و سنگی می‌رود و به پایین پرتاب می‌شود. این شخصیت مصداقی واقعی داشت که من در شش سالگی داستان او را شنیده بودم. اما این واقعیتها را با یک سری از بازیهای زبانی همراه کردم. در واقع با استفاده از عقاید رایج مردم روستا و ترکیب آنها با بازیهای خود من و خود قصه، این داستانها را نوشتم. در مقطعی زبان این داستانها فارسی بود اما با یک شیطنت کوچک آنها را به زبان دیلمی (الموتی) نوشتم که بازتاب بسیار خوبی داشت اما گلابه خواننده‌ها از آن بود که متوجه زبان دیلمی نمی‌شدند. بنابراین برای این که هم جادوی زبان را حفظ کنم و هم آن را قابل فهم سازم، واژه‌ها را

شکل گرفته است. البته قصه‌های مردم الموت را هم جمع آوری کرده‌ام که به زودی منتشر می‌شود و این‌ها در واقع کارهای میدانی براساس علاقه‌ام به ادبیات شفاهی است و هیچ ربطی به داستان‌هایم ندارند. داستان‌های من زاده یک جرقه و یک باور و یک لحظه هستند حال آن که قصه‌های مردم چیز دیگری هستند و در واقع بیش از آن که قصه‌های مردم به داستان تبدیل بشوند، اشاره چشم یا یک باور یا یک برخورد آن‌ها ممکن است در نهایت به داستانی تبدیل شود.

فکر می‌کنید انتخاب کتاب شما در جایزه جلال آل احمد به عنوان کسی که هم داستان نوشته و هم در حوزه فرهنگ مردم کار کرده است، پیام خاصی دارد؟

شاید. نمی‌دانم. ولی خوشحالم این جایزه را گرفته‌ام که همیشه وقتی یاد جلال می‌افتادم او را همسایه‌ای می‌دانستم که روستای اجدادی اش در طالقان قرار دارد و روستای زادگاه من در الموت و طالقان و الموت بخشی از دیلمستان بزرگ هستند. با توجه به پرداخت بسیار من به الموت، بسیاری من را به عنوان نویسنده‌ای الموتی می‌شناسند که از این ناحیه شناخت دارد.، به رغم این که من نمی‌خواهم یک نویسنده صرفاً الموتی باشم اگر چه الموت و روستای زادگاهم "میلک" سکوی پرش من است.

پس از اعلام نام شما به عنوان فرد شایسته تقدیر در جایزه جلال بازتاب‌های مختلفی را شاهد بودیم.

اگر من تجربه این حواشی را نداشتم، شادی این جایزه برایم به غم بدل می‌شد. خوشحالم که این حواشی ایجاد شد از این جهت که این انتخاب می‌توانست مثل برخی اخبار زودگذر و بی‌اثر باشد اما چنین بازتاب‌هایی باعث شد دوباره این جایزه و مجموعه داستان آژدهاکشان باز سر زبان‌ها بچرخد و در کمترین باز خوردش باعث شود شاهد جامعه‌ای باشیم که هر کس حرف خودش را بزند؛ گیرم مخالف من و جایزه جلال باشد. در عین حال کاش دستگاه‌های فرهنگی نیز در کنار این توجه هیات داوران جلال، کتابهای برگزیده را به عنوان جایزه‌ای دیگر از ناشران خریداری کنند تا شاهد رونق بیشتری در عرصه کتاب و کتابخوانی باشیم.

فارسی‌تر کردم. این مسیر تا آژدهاکشان و مجموعه سوم من "عروس بید" ادامه پیدا کرد که اکنون آماده چاپ است و چند داستان در فضای روستا دارد. در واقع سعی کردم با استفاده از زبان دیلمی و زبان فارسی به زبان سومی دست پیدا کنم.

جلال آل احمد که شما جایزه ادبی او را گرفته‌اید، انسانی چند بعدی است که به مسایل مختلف فرهنگی می‌پردازد...

"جلال آل احمد؛ انسانی چند بعدی است. داستان می‌نویسد و در این حوزه‌ها این که کارهای متوسط هم دارد اما نمی‌توان مدیر مدرسه یا "سه تار" را نادیده گرفت. در بخش تحقیق فرهنگ مردم، او آثار درخشانی دارد مثل "تات نشینان بلوک زهرایا نخارک"، در تیم خلیج فارس یا "اورازان" که تک‌نگاری موجزی درباره روستای زادگاه اجدادی جلال است. وجه دیگر وی سفرنامه "نسی در میقات" است که کاملاً رها و حسی به بطن آنها رفته است. در وجه دیگر او یک سیاستمدار است و "غریزدگی و در خدمت و خیانت روشنفکران" را می‌نگارد. جلال داستان نویس، به هیچ وجه در فرهنگ مردم قابل مشاهده نیست، اما عنصر زبان یکی از ویژگیهای خاص جلال است. زبان آل احمد تا حدی تأثیرگذار است که بسیاری از نویسندگان به این که ادامه دهنده راه او باشند افتخار می‌کنند. با این قیاس مع الفارق به هیچ وجه مقصودم رساندن جایگاه به جایگاه جلال نیست. او جایگاه ویژه خود را دارد که من اندک اندک به دنبال جایگاهی کوچک در وادی گسترده ادبیات هستم.

شما هم کتاب‌های پژوهشی در عرصه فرهنگ مردم دارید.

همواره به فرهنگ مردم علاقه داشته‌ام و به همین دلیل زیاد سفر می‌کنم. جدا از اینکه به مناطق مختلفی سفر کرده‌ام، توجه ویژه‌ام به مردم الموت بوده است. اما بیان این نکته از آن رو نیست که قصه‌های عامیانه مردم این منطقه را جمع کرده‌ام. قصه‌های مردم این منطقه مثل خیلی دیگر از مناطق ایران به چند دسته قصه اساطیری و شاهان، قصه‌های ماورایی و تخیلی و زانرهای مثل "کچل" "هاست"، اما آنچه که در نهایت به دست می‌آید قصه‌ای است که براساس تخیل من